

## بررسی جایگاه و استقلال وکیل بر پایه مبانی فقهی و تاریخ فقه

محمدعلی محب‌الرحمان \*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۱۵

### چکیده

این تحقیق، پس از تعریف و توضیحی پیرامون استقلال وکیل، به جایگاه وکالت در متون مفصله فقهی توجه کرده است. متون فقهی در اعصار گوناگون از زمان روایات در قرن اول و دوم هجری تا عصر فقیهان از قرن چهارم تا قرن چهاردهم و فقه‌های معاصر بررسی شده است. با دقت در متون فقهی یافته‌های تحقیق عبارت‌اند از: به‌جز بلوغ و عقل و سایر شرایط عمومی تعهدات، شرط قاطع دیگری برای وکالت وجود ندارد. داشتن آگاهی از موضوع دعوا مورد توجه فقیهان بوده است. به‌جز شرایط فوق هیچ شرط دیگری مورد نظر فقیهان نبوده و از این امر چنین استنباط شده که در طول تاریخ فقه، دخالت متصدیان امور در امر وکالت یا وکیل، مورد تأیید فقیهان نبوده است. فقیهان برای شرکت در دعوی به داشتن وکیل توصیه کرده‌اند. محدوده اختیارات وکیل بسیار وسیع است و به‌جز مواردی که مباشرت موکل به وضوح در آنها شرط است، در سایر موارد می‌توان وکیل گرفت.

### کلیدواژه‌گان:

وکالت در فقه، استقلال وکیل، تاریخ فقه، شرایط وکیل.

---

\* استادیار، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز

## مقدمه

آن گونه که محققان بیان داشته‌اند،<sup>۱</sup> استقلال وکیل به این معنی است که وکیل برای دفاع از موکل واهمه نداشته باشد و دفاع او از روی اکراه نباشد و آزادانه هر آنچه به سود موکل است، بیان کند تا دادگاه کلامی علمی به سود طرفین دعوا بشنود و بتواند قضاوت جامعی داشته باشد. در داووی کیفری، استقلال وکیل از این نظر اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که یک سوی جرایم، حاکمیت ایستاده است. در سازمان قضایی کشورها، هر جرمی به نوعی واجد حق عمومی است و حاکمیت، به‌عنوان نماینده عموم، به پیشگیری، کشف جرم و پیگیری مجرمان می‌پردازد. نمایندگان حاکمیت یا مدعیان عموم، اگرچه قانوناً دادستان‌ها هستند، عملاً همه متصدیان امور جزئی و کلی حاکمیت در همه قوای کشور، به‌نوعی خود را نماینده عموم، و پیگیری وضعیت مجرمان را وظیفه خود می‌دانند. این امر از این نظر که حقوق شکات و عموم مردم بهتر حفظ می‌شود، خوب است، اما از این نظر که متهم که معمولاً یک فرد است و از سازمان و ساختاری حقوقی برخوردار نیست، در برابر مجموعه حاکمیت می‌خواهد از حقوق اولیه انسانی خود پاسداری کند و درعین حال به اتهامات پاسخگو باشد، بسیار دشوار است؛ به‌ویژه اینکه مباحث حقوقی آنچنان گسترده و پیچیده هستند که خود قضات و وکلا در برخی از مسائل تردید دارند، چه رسد به متهمی که معمولاً اطلاعات اولیه حقوقی نیز ندارد. در این مقام است که تنها یاور متهم، وکیل وی است که قرار است با رعایت اصل راستی و صداقت، از حقوق انسانی متهم دفاع کند و دلایل مجرمیت وی را پاسخ بگوید. اگر روزی وکیل آنچنان ضعیف باشد که با اندک فشاری که از سوی هر یک از مجریان قانون و متصدیان امور، مواجه می‌شود از برخی از دفاع‌های خود صرف نظر کند، جوهره و ذات وکالت بنابر آنچه خواهیم گفت از میان خواهد رفت.

۱. دیوسالار، نادر و علی نجفی توانا، مبانی استقلال وکیل و روند حق دفاع در پرتو تحولات تقنینی ایران، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، دوره نهم، بهار ۱۴۰۰، شماره ۳۴، ص ۱۳۳؛ محسنی، حسن و مجید غمادی، رابطه میان استقلال قضاوت و استقلال وکالت، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۵، تابستان ۱۳۹۴، شماره ۲، ص ۳۰۱. باوری، اسدالله، «از دادرسی تا دادرسی منصفانه» تحول در مفهوم و قلمرو کلاسیک دادرسی و تضمینات آن، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۱۷، خرداد ۱۳۹۳، شماره ۶۵، ص ۸۷.

وکیل باید مستقل باشد تا بتواند این دفاع را انجام دهد و سازمان وکلا نیز باید مستقل باشد؛ چراکه تکیه وکیل به سازمان وکلا است. وکیل انتظار دارد سازمان وکلا از نظر دفاع، او را محترم بشمارد و مدافع آرامش شغلی وی باشد؛ اگر وکیلی درستکار به جای احترام، از سازمان وکلا، اجبار و فشاری احساس کند، به این خواسته که از موکلی بد دفاع کند و حقوق موکل را نادیده بگیرد، در اینجا وکالت بی‌معنا است و وجود آن به‌جز ایجاد بروکراسی بیهوده، نتیجه دیگری نخواهد داشت و کمکی به عدالت نخواهد کرد.

البته منظور از استقلال وکلا به هیچ عنوان دخالت وکلا در امر قضا نیست؛ چراکه قاضی نیز باید مستقل باشد. دادرس باید از متصدیان امور مستقل باشد تا بتواند به‌درستی، حقوق طرفین دعوا را درک کند. همچنین دادرس باید مستقل از طرفین دعوا و متهمین باشد و اگر در جامعه‌ای قضات آن، از متهمان بترسند، درواقع آن جامعه به سمت آنارشی رفته است و نه تنها عدالت که نظم و امنیت نیز از بین رفته است.

از آنجا که براساس اصول متعدد قانون اساسی از جمله اصل ۹۴ آن، قوانین و مقررات کشور نباید مغایر موازین شرعی باشد، در این مقاله سعی شده است، به کتب عظیم فقهی از این نظر نگریسته شود؛ تألیفاتی که فقیهان در بیش از هزار سال نوشته و حقوق آدمیان و حقوق خداوند را پاس داشته‌اند. این کتاب‌ها مورد بررسی این نوشتار است تا دانسته شود که برای پرسش از استقلال وکیل، چه پاسخی در این مجموعه‌های سترگ یافت می‌شود. اصولاً در پاسخ به این پرسش که آیا براساس فقهی وکیل باید مستقل باشد یا خیر، باید تألیفات فقیهان مورد توجه قرار گیرد و بررسی شود که فقیهان در طول تاریخ فقه چه محدودیت‌هایی برای وکیل دعاوی در نظر می‌گرفته‌اند و استقلال وکیل را تا چه حدی به رسمیت می‌شناختند. همچنین لازم است به جهت نیز توجه کرد که در طول حدود ده قرن گذشته، برخی از فقیهان سمت‌هایی قضائی از سوی متصدیان امور داشته‌اند، بنابراین پرسش از شرایط حضور وکیل در مراجع قضائی، پرسشی کاربردی بوده است که فقیهان به آن پاسخ گفته‌اند.

البته این پرسش محصول دوره مدرن است که در برخی از کشورها، برخی از حاکمان دخالت‌هایی در امر وکالت داشته‌اند. به‌هرحال، با توجه به مطالب و استناداتی که بیان خواهد شد، این پرسش در میان فقیهان مطرح نبوده و اصلاً قابل‌تصور نیست که حاکمیت در امر وکالت

دخالت داشته باشد. اما فقیهان فروعی مطرح کرده‌اند که با توجه به آن فروع می‌توان به این پرسش پاسخ گفت. ضمن اینکه بسیاری از فقیهانی که سخنان و نظرات آنان مستند این مقاله است از جایگاه اجتماعی و سیاسی بالایی برخوردار بوده و بعضاً قاضی‌القضات یا شیخ‌الاسلام بوده‌اند و می‌توان تصور کرد که به‌طور کامل درگیر موضوع وکیل و حضور وکیل در دادگاه بوده‌اند، لذا کتاب‌های آنها از این نظر نیز قابل امعان نظر است.

در این جهات است که این مقاله براساس سخن فقیهان در طول تاریخ فقه به این امر توجه کرده است که حضور وکیل مستقل در دعاوی تا چه حدی تحمل می‌شده است، برای وکیل دعاوی چه شرایطی وجود داشته و آیا تأیید طرف مقابل یا دادگاه از شرایط وکیل دعاوی بوده است یا خیر و در نهایت دامنه اختیارات وکیل و میزان استقلال وی در این محدوده با رویکرد محتوایی و تاریخی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

قابل ذکر است کتاب وکالت در فقه از دیرباز مورد توجه قانون‌گذاران از جمله نویسندگان قانون مدنی بوده است، اما موضوع تحقیق، وکیل دعاوی است و نه وکیل مدنی؛ به‌علاوه در این مقاله کتاب‌های فقیهان در طول تاریخ فقه از نظر میزان استقلال وکیل دعاوی مورد توجه بوده است.

## ۱. حضور وکیل مستقل در دعاوی

یکی از مباحث مرتبط با استقلال وکیل، حضور وکیل مستقل در دعاوی است. شرکت وکیل مستقل در اختلافات و خصومات و به اصطلاح امروز حضور وکیل در دادگستری بدون اعمال نظر متصدیان امر یکی از پایه‌های استقلال وکیل است.

فقیهان در اعصار مختلف فقه به این امر تصریح کرده‌اند که اشخاص حق دارند، علاوه بر امور مدنی در دعاوی نیز از وکیل استفاده کنند و هیچ اشاره‌ای به دخالت و اجازة حاکم در این خصوص نشده است.

فقه‌های شیعه در قرن چهارم<sup>۱</sup> قرن پنجم<sup>۲</sup> قرن ششم<sup>۳</sup> و قرن هفتم<sup>۴</sup> چنین نظری را ابراز کرده‌اند.

فقیهان قرن دهم<sup>۵</sup> قرن یازدهم<sup>۶</sup> قرن دوازدهم<sup>۷</sup> و قرن سیزدهم<sup>۸</sup> که در زمانی می‌زیسته‌اند که پادشاهانی شیعه مذهب در ایران حکومت می‌کرده‌اند، نیز چنین عقیده‌ای داشته‌اند. در میان این دسته از فقیهان، محقق کرکی و شیخ بهائی حضور دارند که به دعوت شاهان صفوی به ایران آمده و مسئولیت‌هایی در حوزه قضا پیدا کرده بودند.

فقه‌های معاصر، قبل و بعد از انقلاب اسلامی، از جمله امام خمینی و نیز شاگردانشان و نیز فقیهانی چون آیت‌الله گلپایگانی و خوئی<sup>۹</sup> به این موضوع توجه، و با قطعیت چنین اعتقادی را ابراز کردند.

۱. اشتهاردی، علی پناه، *فتاوی ابن الجنید*، جلد ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المقدسه، بی‌تا، ص ۲۰۳.
۲. مفید، محمد بن محمد، *المقنعه*، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳، ص ۸۱۶؛ طوسی، محمد بن حسن، *النهايه في مجرد الفقه و الفتاوى*، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۰، ص ۳۱۷.
۳. سمرقندی، علاء الدین محمد، *تحفة الفقهاء*، جلد ۳، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵، ص ۲۲۹؛ ابن ادریس، محمد بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، جلد ۲، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰، ص ۸۸.
۴. علامه حلی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء*، جلد ۱۵، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۴، صص ۴۸ و ۱۲۷.
۵. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفایده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، جلد ۹، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۳۶۲، ص ۵۷۷؛ محقق کرکی، علی بن حسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، جلد ۸، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸، ص ۲۴۷.
۶. شیخ بهائی، محمد بن حسین، *جامع عباسی*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۹، ص ۵۷۹. محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مومن، *کفایة الأحكام*، جلد ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۸۱، ص ۶۷۹.
۷. بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، جلد ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵، ص ۴۰.
۸. حسینی عاملی، جواد، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، جلد ۲۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، بی‌تا.
۹. اصفهانی، سید ابو الحسن، *وسيلة النجاة*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰، ص ۵۱۳؛ خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، *تحریر الوسيلة*، جلد ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام‌الخمينی قدس سره، ۱۳۹۲، ص ۵۴۶؛ صانعی، یوسف، *التعليقة على تحرير الوسيلة*، جلد ۲، تهران: مؤسسه العروج، ۱۳۸۹، ص ۴۶؛ موسوی بجنوردی، سید محمد، *مباحث حقوقی تحریر الوسيلة*، جلد ۱، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۰، ص ۱۹۴؛ حکیم، محمد سعید، *منهاج الصالحين*، جلد ۲، بیروت: دارالصفوة، بی‌تا، ص ۲۰۵ ←

به‌طور کلی، بسیاری از این فقیهان، یا سمتی قضائی داشته‌اند یا با دستگاه حاکمیتی وقت مراداتی داشته‌اند؛ چراکه در قرن چهارم و پنجم و نیز قرون هفتم، دهم تاکنون پادشاهان شیعی اعم از زیدی یا اسماعیلی یا دوازده‌امامی حاکم بوده‌اند. در این دوره‌ها اگر حضور وکیل در دعاوی به اجازه حاکمان نیازمند بود، حتماً اشاراتی در کتب فقهی یافت می‌شد، درحالی‌که در این تألیفات تفصیلی هیچگاه فقهی نگفته است که وکیل برای حضور در دعا باید از حاکمان وقت اجازه بگیرد؛ بنابراین حضور وکیل در دعا کاملاً مستقل بوده است. اگر در هر یک از این دوره‌ها حضور وکیل در دادگستری به‌طور سیستماتیک دچار منع می‌شد، فقیهان حامی ممنوعیت وکیل و فقیهان مخالف ممنوعیت حضور وکیل نظرات فقهی ابراز می‌کردند؛ نه آنکه همگی به اتفاق حضور وکیل در مخاصمات را مجاز اعلام کنند و هیچ سخنی از اجازه‌گرفتن از دادگاه مطرح نکرده باشند.

بر همین اساس است که اصل ۳۵ قانون اساسی بر حق همه اطراف دعا بر استفاده از وکیل تصریح کرده است.

اگر در زمان قاضی عادل، لازم باشد که اشخاص حق استفاده از وکیل نداشته باشند، در زمانی که حاکمان شیعه مورد تأیید برخی از فقیهان بوده‌اند و مهم‌تر از آن، پس از انقلاب اسلامی، در کتب فقهی اعلام می‌شد که اشخاص در مراجعه به دادگستری، حق داشتن وکیل ندارند. بنابراین تأکید بر حق داشتن وکیل در مخاصمات و مطرح‌نکردن اجازه حاکمیت برای برخی پرونده‌ها که مثلاً این نوع پرونده‌ها نیازمند اجازه قاضی‌القضات یا شیخ‌الاسلام است نشان می‌دهد که گرفتن وکیل به‌طور مطلق و در هیچ پرونده‌ای اجازه به‌خصوصی نمی‌خواسته است.

بنابراین می‌توان ادعا کرد که تبصره ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، براساس مقتضیات سیستم تفتیشی و ضرورت‌های فعلی حاکمیتی و قواعد ثانوی مطرح شده است و از پیشینه فقهی برخوردار نیست؛ چراکه در طور تاریخ فقه در میان فقیهان امکان حضور وکیل در همه پرونده‌ها امری بدیهی بوده و همه فقیهان چه آنهایی که به نوعی با حاکمیت مرتبط بوده‌اند و چه فقیهانی

---

→فاضل لنکرانی، محمد، *تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - المضاربه، الشرکه و.....*، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۳۸۳، ص ۴۳۵؛ سبزواری، عبد‌الاعلی، *مهذب الأحكام*، جلد ۲، قم: دار التفسیر، ۱۳۸۸، ص ۲۲۱؛ موسوی گلپایگانی، محمدرضا، *وسيلة النجاة*، جلد ۲، قم: نیکنام، ۱۳۵۲، ص ۲۲۶؛ خوبی، ابوالقاسم، *منهاج الصالحین*، جلد ۲، قم: مؤسسه الخوئی الإسلامية، بی‌تا، ص ۲۰۱.

که از حاکمیت مجزا بوده‌اند، به امکان حضور وکیل در همه پرونده‌ها تصریح کرده‌اند و در هیچ نوع دعوا یا پرونده‌ای نگفته‌اند که باید از مقامی اجرائی یا قضائی اجازه گرفت.

## ۲. شرایط وکیل دعاوی و استقلال وی

موضوع دیگری که به استقلال وکیل مربوط است، شرایط وکیل دعاوی است؛ اگر یکی از شرایط وکیل دعاوی اجازه مقامات مسئول باشد، استقلال وکیل ممکن است خدشه‌دار شود و اگر اجازه حاکم از شرایط وکیل دعوا محسوب نشود، یکی از تضمینات مربوط به استقلال وکیل رعایت شده است. درخصوص شرایط وکیل، فقیهان تصریح کرده‌اند که وکیل باید عاقل و بالغ باشد و سایر شرایط عمومی تعهدات را داشته باشد، به جز این شرط دیگری ندارد. فقیهان در قرون متوالی از جمله فقیهان قرن هفتم،<sup>۱</sup> قرن هشتم،<sup>۲</sup> قرن نهم،<sup>۳</sup> قرن دهم،<sup>۴</sup> قرن یازدهم،<sup>۵</sup> قرن دوازدهم،<sup>۶</sup> قرن سیزدهم<sup>۷</sup> و فقهای معاصر<sup>۸</sup> بر این نظر هستند.

۱. محقق حلی، جعفر بن حسن، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، جلد ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸، ص ۱۵۶.
۲. علامه حلی، حسن بن یوسف، *اثرشاد الأذهان*، جلد ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۴۱۰، ص ۴۱۶.
۳. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، پیشین، ص ۵۰۵؛ انصاری، محمد بن شجاع، *معالم‌الدین فی فقه آل یاسین*، جلد ۱، قم: مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۲۴، ص ۵۳۵.
۴. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، جلد ۵، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۳، ص ۲۶۶.
۵. شیخ بهائی، محمد بن حسین، پیشین، ص ۵۷۲؛ محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مومن، *کفایة الأحكام*، پیشین، ص ۶۷۹.
۶. بحرانی، یوسف بن احمد، پیشین، ص ۵۸.
۷. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، جلد ۲۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۶۲، ص ۳۹۳.
۸. کاشف الغطاء، عباس، *منهل الغمام فی شرح شرایع الإسلام*، جلد ۲، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۴، ص ۲۶.

حتی تصریح شده است که اگر وکیل، کافر، فاسق یا مرتد باشد، وکالت باطل نمی‌شود و اشکالی ایجاد نمی‌شود. در این مورد نیز فقیهان در دوره‌های مختلف چنین نظری را ابراز داشته‌اند. فقیهان قرن پنجم،<sup>۱</sup> یعنی در دوره پادشاهان زیدیه چنین نظری داشته‌اند.

همچنین فقیهان قرن هفتم،<sup>۲</sup> قرن هشتم<sup>۳</sup> و قرن نهم<sup>۴</sup> که هنوز در ایران حکومت فراگیر شیعه وجود نداشت، چنین نظری داشتند؛ چنان‌که در دوره حاکمان و متصدیان شیعه در قرن دهم،<sup>۵</sup> قرن یازدهم،<sup>۶</sup> قرن دوازدهم،<sup>۷</sup> قرن سیزدهم<sup>۸</sup> و نیز توسط فقهای معاصر، از جمله امام خمینی،<sup>۹</sup> این نظر ابراز شده است.

بنابراین ممنوعیت وکالت برای اشخاصی که مرتکب اعمالی مخالف شئون می‌شوند یا شهرت به فساد دارند، مذکور در ماده ۷ قانون وکالت و سایر مقررات فعلی، به جهت حفظ حقوق عامه است، والا بر اساس قوانین فقهی که بسیاری از فقیهان در طول تاریخ فقه به آن تصریح کرده‌اند، صرف فاسق بودن وکیل، مانع انجام وکالت از سوی وکیل دعاوی نیست.

بنابر آنچه که فقیهان بدان تصریح کرده‌اند، حتی بردگان نیز می‌توانستند وکیل باشند.<sup>۱۰</sup> مفهوم این نظر آن است که اشخاصی از پایین‌ترین طبقه اجتماعی شرعاً حق داشتند که در نهاد قضائی اعلام وکالت نمایند و حضور مستقل از حاکمیت داشته باشند.

۱. حلبی، ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، *الکافی فی الفقه*، جلد ۱، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین ۷، ۱۴۰۳، ص ۳۳۷.
۲. محقق حلّی، جعفر بن حسن، پیشین، ص ۱۵۶.
۳. شهید اول، محمد بن مکی، *اللمعة الدمشقیة*، جلد ۱، بیروت: دار التراث، ۱۴۱۰، ص ۱۴۵؛ علامه حلّی، حسن بن یوسف، *إرشاد الأذهان*، پیشین، ص ۴۱۶.
۴. انصاری، محمد بن شجاع، پیشین، ص ۵۲۶.
۵. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، پیشین، صص ۵۰۶ و ۵۰۷؛ شهید ثانی، زین الدین بن علی، پیشین، ص ۲۶۶.
۶. محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مومن، ص ۶۷۹.
۷. بحرانی، یوسف بن احمد، پیشین، ص ۵۹.
۸. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، پیشین، ص ۳۹۳.
۹. خمینی، روح‌الله، پیشین، ص ۵۴۶؛ فاضل لنکرانی، محمد، پیشین، ص ۴۳۵؛ طباطبایی، تقی، *مبانی منهج الصالحین*، جلد ۹، قم: منشورات قلم الشرق، بی‌تا، ص ۳۰۷؛ کاشف الغطاء، عباس، پیشین.
۱۰. محقق حلّی، جعفر بن حسن، پیشین، ص ۱۵۶؛ محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مومن، پیشین، ص ۶۷۷؛ مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، پیشین، ص ۵۰۸؛ صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، پیشین، ص ۳۹۵.



بنابراین هر انسانی که عاقل و بالغ باشد، می‌تواند وکیل دعاوی باشد و شرعاً متصدیان امور نمی‌توانند شخصی را انجام وکالت ممنوع کنند.

تنها موردی که به نظر مهم می‌آید و مناط تشکیل نهادی چون کانون وکلا است، تضمین دانش و بصیرت لازم برای وکالت است. به‌ویژه در شرایطی که هر نوع کلاهبرداری و ایجاد عدم شفافیت و گسترش فساد اداری، توسط متظاهرين به وکالت و کارچاق‌کن‌ها متصور است. به‌جز این امر که در کتب فقهی که اشاره خواهد شد، مستحب دانسته شده است، هیچ محدودیت دیگری برای وکیل ذکر نشده و هیچ‌یک از فقیهان در طول قرن‌های متوالی هیچ اشاره‌ای نداشتند که لازم است تحت‌نظر مقامی دولتی فعالیت کند و حتی گفته نشده است که وکیل باید عادل باشد.

بنابراین به سبب ضرورت حفظ آزادی‌های افراد برای اخذ وکیل و تضمین استقلال وکیل است که فقیهان گفته‌اند بهتر است وکیل درمورد وکالت کاملاً آگاه و اصطلاحاً تام‌البصیره باشد؛ امری که فقیهان در قرن‌های مختلف بر آن تصریح داشته‌اند. از جمله فقه‌های قرن پنجم،<sup>۱</sup> قرن ششم،<sup>۲</sup> قرن هفتم،<sup>۳</sup> قرن هشتم،<sup>۴</sup> قرن دهم،<sup>۵</sup> قرن یازدهم،<sup>۶</sup> قرن دوازدهم<sup>۷</sup> و قرن سیزدهم<sup>۸</sup> چنین نظری را بیان داشته‌اند.

تام‌البصیره به این معنا است که وکیل، موضوع را به‌طور کامل درک کند تا در حین دعوا سخنان را بشنود و بفهمد و بتواند دفاع متناسبی انجام دهد. اگر وکیلی آگاهی لازم را برای امری که به عهده گرفته است، نداشته باشد ممکن است جملاتی را بگوید که در عمل به ضرر موکل باشد.

۱. مفید، محمد بن محمد، *المقنعة*، جلد ۱، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳، ص ۸۱۷؛ طوسی، محمدبن حسن، پیشین، ص ۳۱۸.
۲. ابن ادریس، محمدبن احمد، پیشین، ص ۹۱.
۳. محقق حلی، جعفر بن حسن، پیشین، ص ۱۵۵.
۴. شهید اول، محمد بن مکی، *اللمعة الدمشقیة*، پیشین، ص ۱۴۵.
۵. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، پیشین، ص ۲۶۴. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، پیشین، ص ۵۰۷.
۶. شیخ بهائی، محمد بن حسین، پیشین، ص ۵۸۱. محقق سزواری، محمدباقر بن محمد مومن، پیشین، ص ۶۷۸.
۷. بحرانی، یوسف بن احمد، پیشین، ص ۵۷.
۸. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، پیشین، ص ۳۹۱.

برخی از فقیهان توانایی و آگاهی وکیل در مورد وکالت را نه مستحب که واجب می‌دانند و معتقدند وکیل باید محتاط، امین و آگاه به دلایل اثبات دعوا باشد.<sup>۱</sup>

با توجه به شرایط امروزی که امکان استفاده از وکلای آگاه و دانشمند برای همگان فراهم آمده است، به نظر می‌رسد که بتوان قول به وجوب را تقویت کرد. به‌رحال هیچ یک از فقها در این قسمت نفرموده‌اند که وکیل باید علاوه بر موکل از مجریان اداره کشور هم اجازه دفاع داشته باشد.

به‌علاوه بر اساس سخنی از امام علی علیه السلام،<sup>۲</sup> در طول تاریخ فقه و در همه زمان‌ها فقیهان توصیه کرده‌اند که در دعاوی، وکیل دخالت داشته باشد. از جمله فقهای قرن پنجم،<sup>۳</sup> قرن ششم،<sup>۴</sup> قرن هفتم،<sup>۵</sup> قرن هشتم،<sup>۶</sup> قرن دهم،<sup>۷</sup> قرن یازدهم،<sup>۸</sup> قرن دوازدهم،<sup>۹</sup> قرن سیزدهم،<sup>۱۰</sup> فقهای معاصر از جمله امام خمینی و شاگردانشان<sup>۱۱</sup> چنین عقیده‌ای داشته‌اند.

۱. حلبی، ابو الصلاح، تقی‌الدین بن نجم‌الدین، پیشین، ص ۳۳۷؛ بحرانی، یوسف بن احمد، پیشین، ص ۵۷؛ کاشف الغطاء، عباس، پیشین، ص ۲۵.
۲. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ترجمه و تشریح نهج البلاغه (فیض الاسلام)، جلد ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فقیه، ۱۳۶۸، ص ۱۲۰۳؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، جلد ۱۰۱، بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۳، ص ۲۶۸؛ الألبانی، محمد ناصر الدین، إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل، جلد ۵، بیروت: المکتب الإسلامی، ۱۴۰۵، ص ۲۸۷؛ متقی، علی بن حسام‌الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، جلد ۶، بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۱۳، ص ۱۹۷؛ بیهقی، احمد بن حسین، معرفة السنن و الآثار، جلد ۶، کراچی: جامعه الدراسات الإسلامیة، ۱۴۱۲ق، ص ۱۳۴؛ دویش، عبد الله بن محمد، تنبیه القارئ، بی‌جا: دار العلیان، ۱۴۱۱، ص ۵۰.
۳. مفید، محمد بن محمد، پیشین، ص ۸۱۷؛ طوسی، محمد بن حسن، پیشین، ص ۳۱۷.
۴. ابن ادریس، محمد بن احمد، پیشین، ص ۹۰.
۵. محقق حلّی، جعفر بن حسن، پیشین، ص ۱۵۶.
۶. شهید اول، محمد بن مکی، پیشین، الممعة الدمشقیة، ص ۱۴۵؛ علامه حلّی، حسن بن یوسف، إرتساده الأذهان، پیشین، ص ۴۱۵.
۷. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، پیشین، ص ۲۶۴.
۸. شیخ بهائی، محمد بن حسین، پیشین، ص ۵۷۲؛ محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مومن، پیشین، ص ۶۷۹.
۹. بحرانی، یوسف بن احمد، پیشین، ص ۵۷.
۱۰. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ص ۳۹۲؛ طباطبایی، محمد بن علی، کتاب المناهل، جلد ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، بی‌تا، ص ۴۲۲.
۱۱. خمینی، روح الله، پیشین، ص ۴۹؛ فاضل لنکرانی، محمد، پیشین، ص ۴۳۳؛ خویی، ابوالقاسم، پیشین، ص ۲۰۱؛ طباطبایی، تقی، پیشین، ص ۳۰۶.

هیچ زمانی نبوده که فقیهان چنین نظری نداشته باشند و از این نظر تفاوتی نداشته است که دعوا، در زمان حاکم عادل مطرح شده باشد یا در زمان پادشاهان جائز؛ همچنین تفاوتی نداشته است که متصدیان عالی‌رتبه امر قضا از فقیهان شیعه بوده یا اینکه اشخاص دیگری تصدی امر قضا را برعهده داشته‌اند در هر صورت، فقیهان بر این امر تصریح داشتند که گرفتن وکیل برای اشخاص محترم مستحب است.

دلیل این نظر آن است که دعوا و دادگستری شأن خاصی دارد و قرارگرفتن در آن محیط، علاوه بر اطلاعات وسیع و دانش مرتبط، به دانستن و تمرین کردن در شرایط محیطی خاص آن نیازمند است. بنابراین برای کسانی که امکان آن را دارند، اخذ وکیل مستحب است و اگر این امکان برای همگان فراهم شود، این استحباب تقویت می‌شود و چه بسا به وجوب برسد؛ چنان که در اصل ۳۵ قانون اساسی تصریح شده است که حاکمیت موظف است امکانات تعیین وکیل را برای متقاضیان فراهم کند.

تصریح شده است که لازم نیست درخصوص وکالت وکیل در جریان دادرسی، طرف مقابل نظری یا رضایتی داشته باشد، ملاک، توافق وکیل و موکل است و رضایت سایر اصحاب دعوی شرط نیست.<sup>۱</sup>

به استناد بند الف ماده ۹ و ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری و سایر مقررات، در دعاوی کیفری، دادستان مدعی‌العموم است؛ یعنی مجرم دو شاکی دارد: یکی شاکی خصوصی و دیگری مدعی‌العموم است که به حفظ حقوق عامه می‌پردازد و از این نظر به دنبال کشف جرم، تعقیب مجرم و مجازات وی است. بنابراین دادستان مدعی‌العموم بوده، متهم طرف دعوای او محسوب می‌شود.

اگر قرار باشد یکی از شرایط وکیل خصومات، اجازه دادستان باشد؛ یعنی یکی از شرایط وکیل، اجازه طرف دعوا دانسته شده است؛ در حالی که فقیهان تصریح کرده‌اند که رضایت طرف مقابل از شرایط وکیل دعوای نیست. بلکه تنها رابطه وکیل و موکل مهم است و رضایت دیگر اصحاب دعوا اعم از مقامات دولتی یا دادستان لازم نیست.

۱. علامه حلی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء*، پیشین، ص ۴۸؛ مقدس اردبیلی، احمدین محمد، پیشین، ص ۵۲۲؛ بحرانی، یوسف بن احمد، پیشین، ص ۴۰.

به‌علاوه وکالت به معنای نیابت است<sup>۱</sup> و محدودیتِ موکل در انتخاب وکیل، اگر به اکراه وی بینجامد، ذات وکالت را بی معنا می‌کند؛ چراکه وکیل، نایب است و اکراه شخص بر گرفتن فرد خاصی به‌عنوان نایب، به این معنا است که آن شخص، نایب او نیست.

به‌طور کلی به حکم عقل و روایت معروف رفع،<sup>۲</sup> آزادی اراده، شرط انجام عقود و ایقاعات و همه اعمال حقوقی است و اکراه، رافع مسئولیت است، اما شرط آزادی اراده در وکالت بیشتر دیده می‌شود؛ چراکه وکیل به معنای نایب از موکل است و اگر موکل، رضایتی نداشته باشد نیابت از موکل بی‌معنا خواهد بود.

بنابراین همان‌طور که امام خمینی و شاگردان ایشان<sup>۳</sup> تصریح کرده‌اند، هیچ شخصی تحت اکراه و اجبار نمی‌تواند وکیل انتخاب نماید، یا وکالتی را قبول نماید و چنین وکالتی صحیح نیست.

همچنین است اگر وکیل به‌جای جلب رضایت موکل، بخواهد رضایت متصدیان امور را جلب کند، در این صورت، وکیل، نایب متصدی امور است و دیگر نایب موکل نخواهد بود.

بنا به آنچه گفته شد، شرایطی که برای وکالت در کتب فقهی آمده است، عبارت‌اند از: عقل و بلوغ که تام‌البصیره‌بودن را نیز می‌توان به آن اضافه کرد و به‌جز این سه مورد، وکیل در دعاوی از نظر فقهی لازم نیست شرط دیگری داشته باشد. عدالت، از طبقات بالای اجتماع بودن و اجازه متصدیان امور شرط نیست. فقیهانی این نظرات را ابراز کرده‌اند که خود شیخ‌الاسلام و متصدی امر قضا بوده‌اند یا مورد احترام ساختار سیاسی وقت بوده‌اند؛ همچنان که فقیهانی که برکنار بوده‌اند، نیز همین نظرات را داشته‌اند. اگر یکی از شرایط وکیل اجازه متصدیان امور بود، حتماً اشاراتی در نظریات فقیهان وجود می‌داشت و رد یا تأیید می‌شد.

۱. شهید اول، محمد بن مکی، پیشین، ص ۱۴۳.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، جلد ۲، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷، ص ۴۶۳؛ ابن ابی جمهور، محمد بن زین‌الدین، *عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة*، جلد ۱، قم: مطبعه سیدالشهدا، ۱۴۰۳، ص ۲۳۲؛ فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *الوافی*، ج ۵، اصفهان: مکتبه الامام امیر المؤمنین علی (ع) العامه، ۱۴۱۱، ص ۱۰۸۵؛ حرعاملی، محمد بن حسن، *الفصول المهمه فی اصول الأئمه*، قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، ۱۴۱۸، ص ۶۳۹؛ مازندرانی، محمد صالح بن احمد، *شرح الکافی*، جلد ۱۰، قم: مؤسسه دارالحدیث، ۱۴۳۰، ص ۱۹۸.

۳. خمینی، روح الله، پیشین، ص ۵۴۶؛ فاضل لنکرانی، محمد، پیشین، ص ۴۳۵.

توضیح آنکه اگر در دوره زبیدی یا صفویه در خصومات و دعاوی حقوقی یا کیفری، هر شخصی نمی‌توانست وکیل باشد و یکی از شرایط وکیل، اجازه نهادی از دستگاه‌های اجرائی یا نهادهای قضائی وقت می‌بود، قاعدتاً در کتاب فقهی قاضی‌القضات یا شیخ‌الاسلام وقت، این امر نمود پیدا می‌کرد و فقیهان دیگر در تأیید و رد آن مطالبی اظهار می‌کردند؛ در حالی که هیچ اثری از چنین شرطی وجود ندارد و نبود این نوع شرایط در کتب فقیهانی که بعضاً مرتبط با دستگاه قضا بوده‌اند به روشنی نشان می‌دهد که اولاً اجازه حاکمیت از شرایط وکیل نبوده است و ثانیاً وجود نهادی که به‌جز شرایط مقرر یعنی عقل، بلوغ و تام‌البصیره‌بودن را کنترل کند، به نظر می‌رسد به دور از منطق فقهی و مراد فقیهان است.

### ۳. دامنه اختیارات وکیل و استقلال او در این محدوده

گسترده‌بودن دامنه اختیارات وکیل می‌تواند به استقلال وکیل کمک کند؛ چنانچه اختیارات وکیل در برخی از امور محدود شود و گفته شود که در این امور وکلا حق دخالت ندارند، استقلال وکیل به خطر افتاده است. فقیهان دخالت وکیل در همه امور را صحیح دانسته‌اند، به‌جز اموری که اجرای آنها به شخص موکل مربوط می‌شود و اموری مانند اتیان سوگند در دعوا، انجام لعان یا وظایف شخصی، بقیه مسائل می‌تواند مورد وکالت باشد. این امر نیز در قرون متمادی در تصنیفات متعدد، مورد تأکید فقیهان بوده است.

فقیهان در قرن هشتم،<sup>۱</sup> قرن دهم،<sup>۲</sup> قرن دوازدهم،<sup>۳</sup> قرن سیزدهم<sup>۴</sup> و فقهای معاصر<sup>۵</sup> چنین نظری را ابراز داشته‌اند. بنابراین از نظر فقیهان، در طول تاریخ فقه و به استناد مطالبی که در

۱. علامه حلی، حسن بن یوسف، *تحریر الاحکام الشریعه علی مذهب الامامیه*، جلد ۳، قم، مؤسسه الإمام الصادق (ع)، ۱۳۷۹؛ علامه حلی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء*، پیشین، ص ۳۷؛ شهید اول، محمد بن مکی، *القواعد و الفوائد*، جلد ۲، قم: مکتبه المفید، بی‌تا، ص ۲۵۲؛ فخرالمحققین، محمد بن حسن، *ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد*، جلد ۲، قم: المطبعة العلمیه، ۱۳۸۷، ص ۳۳۹.
۲. محقق کرکی، علی بن حسین، پیشین، ص ۲۱۵؛ مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، پیشین، ص ۵۱۴؛ شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، پیشین، ص ۲۶۶؛ ابن ابی جمهور، محمد بن زین‌الدین، *الأقطاب الفقهیه علی مذهب الامامیه*، قم: کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰، ص ۱۲۷.
۳. بحرانی، یوسف بن احمد، پیشین، ص ۳۶.
۴. حسینی عاملی، جواد، پیشین، ص ۱۲۵؛ حسینی عاملی، جواد، پیشین، جلد ۷، ص ۵۵۸.
۵. سبحانی تبریزی، جعفر، *نظام المضاربه فی الشریعه الاسلامیه الغراء*، جلد ۱، قم: موسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۶، ص ۱۳۱.

ادامه می‌آید، وکیل در این دامنه وسیع اختیارات به‌طور کامل مستقل بوده و به‌جز موکل، هیچ شخصی اعم از حاکم یا دادستان نمی‌تواند اختیارات او را در این جهات محدود نماید. اصل، در همه امور امکان اخذ وکیل است، مگر آنکه تصریح شده باشد که امری است که مباشرت موکل در آن شرط است<sup>۱</sup> و هیچگاه در کتب فقهی نیامده که وکالت در فلان امر مجاز نیست و مثلاً شخص حق ندارد وکیل داشته باشد یا آنکه برای وکالت در آن امر باید از محکمه اجازه بگیرد یا در فلان مسئله به سبب نوع آن، تنها در صورتی وکیل می‌تواند دخالت کند که به‌جز موکل از دادستان هم اجازه داشته باشد.

حتی در میان فقیهان درباره این موضوع گفتگو شده است که آیا دادرسی و قضاوت از اموری است که می‌توان در آن وکیل گرفت یا خیر؟ یعنی بررسی شده است که دادرسی، شخص دیگری را وکیل خود کند که به‌جای او در جایگاه قضا بنشیند.

البته با وجود اختلافاتی که در این خصوص وجود داشته است، بیشتر فقیهان به‌درستی به این نتیجه رسیده‌اند که دادرسی و قضاوت قابل‌توکیل نیست.<sup>۲</sup> البته اجرای حد توسط حاکم را قابل‌توکیل می‌دانند.<sup>۳</sup>

اما بررسی این مورد توسط فقیهان نشان می‌دهد که ایشان چگونه تمام امور را قابل‌توکیل می‌دانند و برای وکیل، آزادی عمل کاملی قائل هستند، مگر در مورد مسائلی که به وضوح معلوم باشد که قابل‌توکیل نیست.

به‌هرحال، ممکن است موضوعاتی وجود داشته باشد که فقیهان از این گفتگو کنند که آیا در این نوع موضوعات می‌توان وکیل گرفت یا خیر. اما بالاخره یا از نظر فقهی در موضوعی وکالت مشروع است یا آنکه آن موضوع، از امور قائم به شخص است و قابلیت اخذ نایب را ندارد؛ اما

۱. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، پیشین، ص ۳۷۸؛ کاشف الغطاء، عباس، پیشین، ص ۱۸؛ سبزواری، عبد الأعلى، پیشین، جلد ۱۱، ص ۲۸۲؛ سبزواری، عبد‌الأعلى، پیشین، جلد ۲۱، ص ۲۰۴؛ محقق کرکی، علی بن حسین، پیشین، ص ۱۹۸؛ موسوی جابری، فاضل، *لمحات فی احکام التشریعه الاسلامیه*، قم: مرکز الرساله، ۱۴۲۶، ص ۹۸؛ رشتی، حبیب‌الله، *کتاب القضاء*، جلد ۱، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۱، ص ۵۴.

۲. محقق کرکی، علی بن حسین، ص ۲۱۷؛ شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، پیشین، ص ۲۵۶؛ صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، پیشین، ص ۳۸۱؛ موسوی گلپایگانی، محمدرضا، *القضاء و الشهادت*، جلد ۱، قم: الحقایق، چاپ اول، ۱۴۱۲، ص ۷۹.

۳. شیخ بهائی، محمدبن حسین، پیشین، ص ۵۷۹.

هیچگاه چنین امری در طول تاریخ فقه مورد سؤال نبوده است که در موضوعات خاصی، وکیل، مستقل نباشد و به اجازه یا دخالت حاکم احتیاج داشته باشد و تنها در صورتی بتواند وارد این محدوده شود که حاکم اجازه دهد.

وکالت هم در امور حقوقی مشروع است و هم در امور کیفری و حضور وکیل در همه مراحل اداری و دادرسی مجاز است. به‌طور مشخص فقیهان تصریح داشته‌اند در دادگاه‌های کیفری نیز می‌توان وکیل گرفت.<sup>۱</sup> یعنی در امور کیفری نیز وکیل مستقلاً و تنها با اجازه موکل می‌تواند دخالت کند و هیچ ارگانی نمی‌تواند تأثیری روی وکالت وکیل داشته باشد.

تنها موردی که توسط برخی از فقیهان استثنا شده است و معتقدند وکیل نمی‌تواند دخالت کند، وکالت با هدف اثبات حدود حق الهی محض است؛ مثلاً وکیل گرفته شود تا اثبات گردد که متهم شراب خورده است؛ چنین امری قابل توکیل نیست، به دلیل اینکه هدف شارع، عدم اثبات این قبیل امور است<sup>۲</sup> که این امر محدودیت اشخاص برای شکایت در امور حق الهی محض را نشان می‌دهد، والا اگر شخصی بتواند شکایت کند، طبعاً وکیل هم می‌تواند بگیرد. اما در امور حق الهی محض که هیچ ارتباطی به حق شاکی ندارد، مانند شرب خمر، اشخاص نمی‌توانند وکیل بگیرند تا متهمی را به‌خاطر این اتهامات به دادگاه بکشانند.

دخالت وکیل در اجرای احکام کیفری نیز مشروع است؛ به‌طور مثال در امور مربوط به قصاص، به جایگاه وکیل تصریح شده است.<sup>۳</sup> فقیهان بر اساس روایات<sup>۴</sup> صحیح<sup>۱</sup> معتقدند که اگر وکیل، اقدام به اجرای قصاص نماید و بعد موکل ادعا کند که پیش از اجرای قصاص، وکیل را عزل کرده بود، بار اثبات عزل به دوش موکل است و وکیل، امین شمرده، و سخن وی پذیرفته می‌شود.<sup>۲</sup>

۱. علامه حلی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء*، پیشین، ص ۴۸؛ انصاری، محمد بن شجاع، پیشین، ص ۵۳۶؛ محقق حلی، جعفر بن حسن، پیشین، ص ۱۵۴؛ صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، پیشین، ص ۳۸۳؛ تبریزی، جواد، *أسس القضاء و الشهادة*، قم: دفتر مولف، ۱۴۲۷، ص ۲۰.

۲. علامه حلی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء*، پیشین، ص ۴۸؛ محقق حلی، جعفر بن حسن، پیشین، ص ۱۵۴؛ صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، پیشین، ص ۳۸۳؛ انصاری، محمد بن شجاع، پیشین، ص ۵۳۶؛ تبریزی، جواد، پیشین، ص ۲۰.

۳. شیخ بهائی، محمد بن حسین، پیشین، ص ۵۷۲.

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، جلد ۳، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴، ص ۸۷؛ حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة فی تحصیل احکام الشریعه*، جلد ۱۳، قم: مؤسسه آل‌البتی، ←

صاحب جواهر اضافه کرده‌اند که اشاره به قصاص، یک نمونه است و فقها مهم‌ترین مورد را گفته‌اند تا تکلیف سایر موارد که نسبت به قصاص اهمیت کمتری دارند، مشخص باشد.<sup>۳</sup> یعنی در همه موارد، وکیل امین است و محدوده اختیارات او مطلق است و هر آنچه که موکل می‌توانست انجام دهد، در محدوده اختیارات وکیل است و جایگاه وکیل، آنچنان رفیع است که نه تنها در امور کیفری به نمایندگی از موکل، حق اجرای امور کیفری را دارد که اگر عزل شده باشد و وکیل بگوید از عزل مطلع نبوده است، همچنان به او در اجرای مهم‌ترین امور اطمینان می‌شود.

بنابراین در تمام امور حقوقی و کیفری و اجرای احکام تا مرحله پایانی اجرای احکام، به جز مواردی مانند اقرار یا قسم که استثنا شده است، در همه امور، شاکی و متهم حق دارند وکیل داشته باشند و دامنه اختیارات وکیل محدود به اراده و توانایی قانونی موکل است و از نظر فقیهان در طول تاریخ فقه هیچ محدودیتی از جانب متصدیان امور برای دامنه اختیارات وکیل قابل تصور نبوده است.

→ ۱۴۰۹، ص ۲۸۶؛ حرعاملی، محمدبن حسن، پیشین، ص ۳۰۳؛ فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، پیشین، جلد ۱۸، ص ۹۶۰؛ بروجردی، حسین، جامع احادیث الشیعه، جلد ۱۹، بی‌جا، قم: نشر الصحف، ۱۳۷۳، ص ۶۷.

۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار*، جلد ۹، قم: مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۷، ص ۵۶۷؛ صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، پیشین، ص ۳۷۸.

۲. حلی، یحیی بن سعید، *الجامع للشرائع*، قم: موسسه الشهدا (ع)، ۱۴۰۵؛ محقق حلی، جعفر بن حسن، ص ۱۵۲؛ علامه حلی، حسن بن یوسف، *تحریر الاحکام*، پیشین، جلد ۵، ص ۴۹۸؛ شهید اول، محمد بن مکی → *القواعد و الفوائد*، پیشین، ص ۲۵۶؛ شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، پیشین، ص ۲۴۶؛ صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، پیشین، ص ۳۶۰؛ طباطبایی، محمدبن علی، پیشین، ص ۴۱۳؛ خوبی، ابوالقاسم، *مبانی تکملة المنهاج - القضاء و الحدود*، جلد ۴۲، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۲۲، ص ۱۶۷.

۳. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، پیشین، ص ۳۶۰.



## نتیجه‌گیری

پرسش از استقلال وکیل، پرسشی تازه است که با توجه به اینکه در دوره حقوق مدرن، برخی از متصدیان امر در برخی از کشورها دخالت‌هایی در حوزه وکالت داشته‌اند، ایجاد شده است. با عنایت به ضرورت شرعی بودن قوانین ایران مناسب است که برای پاسخ به این پرسش به متون فقهی در طول تاریخ فقه مراجعه کرد. در مراجعه به متون فقهی که از سوی فقیهان بزرگ نوشته شده است که برخی از آنان به نوعی از متصدیان امر قضا بوده‌اند، این مقاله به نتایج زیر رسیده است:

آنچه فقیهان در طول قرن‌های متوالی بر آن تأکید کرده‌اند، حضور وکیل در دادگستری و آزادی انتخاب وکیل مستقل، توسط موکل است. همچنین فقیهان به حضور وکیل در دعاوی توصیه کرده‌اند. هیچ فقهی نبوده است که این استقلال را محدود کرده باشد و حضور وکیل در دادگاه را منوط به اجازه حاکم بداند.

فقیهان تنها شرط لازم برای وکیل را بلوغ و عقل و سایر شرایط عمومی تعهدات، و دانش و آگاهی وکیل را مستحب دانسته‌اند. یعنی هیچ شرط دیگری حتی شرط عدالت را مشروع نمی‌دانند و هیچگاه تصور نمی‌کرده‌اند که یکی از شرایط وکیل اجازه از دادستان یا حاکمیت باشد.

بر اساس دیدگاه فقیهان امامیه، محدوده اختیارات وکیل، همه امور متصوره، به‌جز در موارد استثنایی مانند اتیان سوگند، در همه مراجع عمومی و قضائی، اعم از دادگاه حقوقی یا کیفری یا اجرای احکام تا مختومه شدن پرونده است. در این دامنه اختیارات، هیچ سخنی از دخالت و اعمال نظر حاکم نیست؛ یعنی به‌جز اراده موکل هیچ محدودیت دیگری وجود ندارد و به‌جز موکل هیچ شخص یا مقامی حق ندارد در این محدوده اختیارات خواسته‌ای از وکیل داشته باشد.

از نظرات فقیهان، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تشکیل کانونی برای گسترش امر وکالت و تأیید وکلای تام‌البصیره مناسب است تا کمک کند وکلای دانشمند در دسترس همگان باشد. هیچ محدودیتی برای اخذ وکیل در هیچ حوزه‌ای وجود ندارد. وکالت نیابت است و تنها رضایت و نظر موکل درخصوص آن شرط است و رضایت سایر اصحاب دعوا اعم از اشخاص حقیقی یا مدعی‌العموم و یا نظر متصدیان امور، در تعیین وکیل یا حدود اختیارات وکیل، جایگاهی ندارد.

## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

#### کتاب

۱. شیخ بهائی، محمدبن حسین، **جامع عباسی**، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۹.

#### مقاله

۲. دیوسالار، نادر و علی نجفی توانا، **مبانی استقلال وکیل و روند حق دفاع در پرتو تحولات تقنینی ایران**، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، دوره نهم، بهار ۱۴۰۰، شماره ۳۴، صص ۱۳۳ - ۱۶۳.

۳. محسنی، حسن و مجید غمامی، **رابطه میان استقلال قضاوت و استقلال وکالت**، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۵، تابستان ۱۳۹۴، شماره ۲، صص ۳۰۱ - ۳۱۸.

۴. یآوری، اسدالله، **«از دادرسی تا دادرسی منصفانه» تحول در مفهوم و قلمرو کلاسیک دادرسی و تضمینات آن**، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۱۷، خرداد ۱۳۹۳، شماره ۶۵، صص ۸۷-۱۰۷.

### ب) منابع عربی

#### کتاب

۵. ابن ابی جمهور، محمدبن زین‌الدین، **عوالی اللالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة**، جلد ۱، قم: مطبعه سیدالشهدا، ۱۴۰۳.

۶. -----، **الأقطاب الفقهیه علی مذهب الإمامیه**، قم: کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰.

۷. ابن ادريس، محمدبن احمد، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، جلد ۲، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰.

۸. ابن بابویه، محمد بن علی، **من لا یحضره الفقیه**، جلد ۳، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴.

۹. إشتهاردی، علی پناه، *فتاوی ابن الجنید*، جلد ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة، بی تا.
۱۰. اصفهانی، سید ابو الحسن، *وسيلة النجاة*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰.
۱۱. الألبانی، محمد ناصر الدین، *إرواء الغلیل فی تخريج أحادیث منار السبیل*، جلد ۵، بیروت: المكتب الإسلامي، ۱۴۰۵.
۱۲. انصاری، محمد بن شجاع، *معالم الدین فی فقه آل یاسین*، جلد ۱، قم: مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۲۴.
۱۳. بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، جلد ۲۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵.
۱۴. بروجردی، حسین، *جامع أحادیث الشیعة*، جلد ۱۹، بی جا، قم: نشر الصحف، ۱۳۷۳.
۱۵. بیهقی، احمد بن حسین، *معرفة السنن و الآثار*، جلد ۶، کراچی: جامعة الدراسات الإسلامية، ۱۴۱۲ ق.
۱۶. تبریزی، جواد، *أسس القضاء و الشهادة*، قم: دفتر مولف، ۱۴۲۷.
۱۷. حرعاملی، محمد بن حسن، *الفصول المهمة فی أصول الأئمة*، جلد ۲، قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، ۱۴۱۸.
۱۸. -----، *وسائل الشیعة فی تحصیل احکام الشریعة*، جلد ۱۳، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹.
۱۹. حسینی عاملی، جواد، *مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة*، جلد ۲۱، جلد ۷، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، بی تا.
۲۰. حکیم، محمد سعید، *منهاج الصالحین*، جلد ۲، بیروت: دار الصفوة، بی تا.
۲۱. حلبی، ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، *الكافی فی الفقه*، جلد ۱، اصفهان: کتاب-خانه عمومی امام امیر المؤمنین ۷، ۱۴۰۳.
۲۲. حلی، یحیی بن سعید، *الجامع للشرائع*، قم: مؤسسه الشهدا (ع)، ۱۴۰۵.

۲۳. خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، **تحریر الوسیله**، جلد ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی قدس سره، ۱۳۹۲.
۲۴. خویی، ابوالقاسم، **منهاج الصالحین**، جلد ۲، قم: مؤسسه الخوئی الإسلامیه، بی تا.
۲۵. -----، **مبانی تکملة المنهاج - القضاء والحدود**، جلد ۴۲، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۲۲.
۲۶. دویش، عبد الله بن محمد، **تنبيه القارئ**، بی جا: دار العلیان ۱۴۱۱.
۲۷. رشتی، حبیب الله، **کتاب القضاء**، جلد ۱، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۱.
۲۸. سبزواری، عبد الأعلى، **مهذب الأحکام**، جلد ۲۱، قم: دار التفسیر، ۱۳۸۸.
۲۹. سبحانی تبریزی، جعفر، **نظام المضاربه فی الشریعه الاسلامیه الغراء**، جلد ۱، قم: موسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۶.
۳۰. سمرقندی، علاء الدین محمد، **تحفة الفقهاء**، جلد ۳، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵.
۳۱. شهید اول، محمد بن مکی، **اللمعة الدمشقیة**، جلد ۱، بیروت: دار التراث، ۱۴۱۰.
۳۲. -----، **القواعد و الفوائد**، جلد ۲، قم: مکتبه المفید، بی تا.
۳۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی، **مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام**، جلد ۵، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳.
۳۴. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، جلد ۲۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۶۲.
۳۵. صانعی، یوسف، **التعليقه على تحرير الوسیله**، جلد ۲، تهران: مؤسسه العروج، ۱۳۸۹.
۳۶. طباطبایی، تقی، **مبانی منهاج الصالحین**، جلد ۹، قم: منشورات قلم الشرق، بی تا.
۳۷. طباطبایی، محمد بن علی، **کتاب المناهل**، جلد ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، بی تا.
۳۸. طوسی، محمد بن حسن، **النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى**، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۰.
۳۹. علامه حلّی، حسن بن یوسف، **تذکره الفقهاء**، جلد ۱۵، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۴.

۴۰. -----، **تحریر الاحکام الشریعه علی مذهب الامامیه**، جلد ۳، جلد ۵، قم، مؤسسه الإمام الصادق (ع)، ۱۳۷۹.
۴۱. -----، **اِرشاد الأذهان**، جلد ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۴۱۰.
۴۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، **ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام)**، جلد ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فقیه، ۱۳۶۸.
۴۳. فاضل لنکرانی، محمد، **تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - المضاربه، الشركه و.....** قم: مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۳۸۳.
۴۴. فخرالمحققین، محمد بن حسن، **ایضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد**، جلد ۲، قم: المطبعه العلمیه، ۱۳۸۷.
۴۵. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، **الوافی**، جلد ۵، جلد ۱۸، اصفهان: مکتبه الامام امیر المؤمنین علی (ع) العامه، ۱۴۱۱.
۴۶. کاشف الغطاء، عباس، **منهل الغمام فی شرح تساریع الإسلام**، جلد ۲، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۴.
۴۷. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، جلد ۲، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷.
۴۸. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، **شرح الکافی**، جلد ۱۰، قم: موسسه دارالحدیث، ۱۴۳۰.
۴۹. متقی، علی بن حسام‌الدین، **کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال**، جلد ۶، بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۱۳.
۵۰. مفید، محمد بن محمد، **المقنعه**، جلد ۱، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳.
۵۱. محقق حلی، جعفر بن حسن، **تساریع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، جلد ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸.
۵۲. محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مومن، **کفایه الأحکام**، جلد ۱، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۸۱.

۵۳. محقق کرکی، علی بن حسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، جلد ۸، قم: موسسه آل البيت، ۱۴۰۸.
۵۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار*، جلد ۱۰۱، بیروت: موسسه الوفا، ۱۴۰۳.
۵۵. -----، *ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار*، جلد ۹، قم: مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۷.
۵۶. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفایده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، جلد ۹، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۳۶۲.
۵۷. موسوی بجنوردی، محمد، *مباحث حقوقی تحریر الوسیله*، جلد ۱، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۰.
۵۸. موسوی جابری، فاضل، *لمحات فی أحكام الشریعة الإسلامیة*، قم: مرکز الرسالة، ۱۴۲۶.
۵۹. موسوی گلپایگانی، محمد رضا، *وسیله النجاه*، جلد ۲، قم: نیکنام، ۱۳۵۲.
۶۰. -----، *القضاء و الشهادت*، جلد ۱، قم: الحقایق، چاپ اول، ۱۴۱۲.